

بررسی تحلیلی دیدگاه سلفیه درباره عصمت انبیا با تکیه بر آیات قرآن

مصطفی سلطانی*

سیدکاظم کاظم موسوی**

چکیده

هدف از این پژوهش، ارزیابی نگرش سلفیه به انبیا و تفاوت این دیدگاه از منظر قرآن کریم می‌باشد. تحقیق پیش‌رو به‌روش توصیفی – تحلیلی، به ارزیابی دیدگاه سلفیه درباره این موضوع پرداخته است. فرضیه تحقیق آن است که نگاه سلفیه به انبیا، برگرفته از منابع روایی اهل سنت بوده و با نص صریح آیات قرآن در تعارض است؛ زیرا قرآن انبیا را انسان‌های مخلص و الگو و هدایت شده از طرف پروردگار معرفی نموده و تصریح و تأکید بر عصمت انبیا دارد؛ در نتیجه، اگر انبیا به‌همان صورتی که قرآن توصیف می‌کند به مردم معرفی شوند، موجب جلب اعتماد و الگوگیری از آنها گردیده و زمینه هدایت و ثبات قدم در راه آنان خواهد شد و قطعاً اختلاف‌های موجود در بین مذاهب مختلف، تبدیل به انس و وحدت بین مسلمین و همه موحدان عالم خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: سلفیت، نبوت، عصمت، قرآن.

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب؛ Proman.ms@gmail.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

مقدمه

ابن تیمیه در رساله کوچک خود «العقيدة الحموية الكبرى»، قریب به پنجاه بار از لفظ «سلف» استفاده کرده و این لفظ را از معنای لغوی به معنای اصطلاحی تبدیل کرده است. در نگاه وی، سلف یعنی صحابه، تابعین و علمای مورد اعتماد اصحاب حدیث تا پایان قرن سوم. وی برای اثبات سخن خویش به حدیث «خَيْرُكُمْ قَوْمِي ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ»^۱ که در صحیح بخاری^۲ آمده استناد می‌کند و می‌گوید: پیامبر ﷺ بهترین قرن را قرن خویش نامیده است.

سلفیه قرائت خاصی از آموزه نبوت ارائه می‌دهند و معتقدند که این نظر حق بوده و دیگر مسلمانان نیز باید این اندیشه را بپذیرند؛ وگرنه از اسلام خارج شده و کافر خواهند شد. در صورت معرفی شخصیت حقیقی و حقوقی انبیا به جهان اسلام بستر بسیاری از افراطی‌گری‌ها در جهان اسلام از بین خواهد رفت و از این طریق جنگ‌های فرقه‌ای مهار خواهد شد.

سلفیه انبیا را در مقام عمل معصوم نمی‌دانند و معصیت را مایه کمال و برای رسیدن به عروج معنوی لازم می‌دانند؛ ابن تیمیه می‌گوید: درست است که گناه از انبیا سر می‌زند، اما آنان بر این گناهان، استقرار نمی‌یابند و با توبه به مقام بالاتری از مقام قبل از ارتکاب معصیت خود نائل می‌شوند.^۳

چنین باور و اعتقادی در مورد انبیا، جایگاه قدسی و الهی آنها را از بین برده و دیگر بین پیامبران الهی و سایر انسان‌ها تفاوتی در میان نخواهد بود و طبعاً هیچ تضمینی وجود نخواهد داشت که انبیا در انجام وظایف الهی خود کوتاهی نکنند؛ به علاوه اینکه اعتماد نسبت به آنان از بین می‌رود و در صورت عدم اعتماد، اطاعت و پیروی از تعالیمی که فلسفه وجودی انبیا است، محقق نخواهد شد. اگر گناه کردن و بعد از گناه توبه نمودن باعث تقرب به خداوند باشد، باید خداوند دستور به گناه می‌داد و نه تقوا و دوری از معصیت الهی! این اعتقاد نسبت به انبیای الهی که از گناه و معصیت مصون

۱. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبوية، ج ۲، ص ۳۵.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، کتاب الشهادات، ص ۴۴۱، ح ۲۴۵۷.

۳. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبوية، ج ۲، ص ۸۳.

نیستند، باعث تهمت‌های ناروا از سوی سلفیه گردیده و صفات و خصایص ناپسندی را که در شأن انسان عادی هم نیست به انبیای الهی نسبت داده‌اند! در این پژوهش، به ارزیابی روایات مورد استناد سلفیه در مورد انبیا و جایگاه حقیقی انبیا از منظر قرآن می‌پردازیم.

اهانت به حضرت سلیمان علیه السلام

ابن تیمیه و ابن قیم به نقل از بخاری و مسلم درباره حضرت سلیمان علیه السلام از ابوهریره نقل می‌کنند: حضرت سلیمان به خدا سوگند یاد کرد که امشب به سراغ صد زن خود رفته و با همه آنها هم‌بستر خواهم شد، تا هر یک از آنها پسری به دنیا بیاورد که در راه خدا بجنگد. فرشته‌ای به او گفت: بگو ان شاء الله؛ ولی او نگفت. سلیمان با صد زن خود هم‌بستر شد؛ ولی از هیچ کدام بچه‌ای متولد نشد؛ مگر یک زن، آن هم نیمه‌ای از یک انسان. ابوهریره می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر سلیمان علیه السلام می‌گفت ان شاء الله، قسم او شکسته نمی‌شد و امید برآورده شدن حاجتش بیشتر بود.^۱

نقد این نظریه

در این داستان که به عنوان حدیث صحیح استدلال شده، چند اشکال به نظر می‌رسد که عبارت‌اند از:

۱. اضطراب در متن حدیث: در بعضی از این احادیث، زنان حضرت سلیمان علیه السلام که می‌خواست در یک شب با آنان هم‌بستر شود صد نفر و در بعضی دیگر نود و نه نفر^۲ و در بعضی هفتاد نفر و در بعضی دیگر تقلیل داده شده و به شصت نفر^۳ رسیده‌اند؛ همه این احادیث در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است و این اختلاف شدید، یکی از دلایل جعلی بودن این حدیث است.

۲. عقلا بشر توانایی این عمل در یک شب را ندارد؛ عملی شدن چنین کاری شبیه به

۱. نیشابوری، محمد بن مسلم، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۷۶؛ ابن تیمیه، احمد، الفتاوی الکبری، ج ۸، ص ۴۲۶؛ همان، ج ۷، ص ۴۵۶؛ همان، ج ۳۵، ص ۳۰۸؛ ابن تیمیه، احمد، العقیده الاصفهانیة، ص ۶۵؛ ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی‌بکر، شفاء العلیل فی مسائل القدر والحکمة والتعلیل، ص ۴۶.

۲. بخاری، محمد، صحیح بخاری، باب مَنْ طَلَبَ الْوَلَدَ لِلْجَهَادِ، ص ۲۳۲، ح ۲۸۱۹.

۳. بخاری، محمد، صحیح بخاری، باب فی الْمَسِيَّةِ وَالْإِرَادَةِ، ص ۳۲۷، ح ۷۴۶۹.

معجزه است که محل مورد بحث، جای اعجاز نیست؛ به علاوه، از نظر زمانی امکان چنین کاری وجود ندارد؛ زیرا یک شب ظرفیت هم‌بستر شدن با صد زن را ندارد.

۳. برای حضرت سلیمان علیه السلام که دارای مقام نبوت و از بندگان خاص پروردگار بود روا نیست که ان شاء الله گفتن را ترک کند و اگر نسیان و فراموشی را هم بر وی جایز بدانیم، چگونه ممکن است با تذکر و یادآوری ملائکه، باز هم ان شاء الله نگوید. این کار به حال افرادی شبیه است که خود را در همه حال مستقل و زمام کارها را به دست خویش می‌بینند و از خداوند قادر و توانا غفلت دارند.

۴. این سخن با جایگاه معنوی حضرت منافات دارد که تمام شب را تا صبح به جای راز و نیاز با خداوند به مجامعت با همسران خود مشغول شود.^۱

نتیجه

کسی که خداوند از او به بزرگواری یاد کرده و به او علم و حکمت عطا نموده و می‌فرماید: و ما به داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام، دانشی عظیم دادیم و آنان گفتند: ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید؛^۲ چنین نسبت‌هایی با مقام الهی و عصمت او سازگاری ندارد و روایات مذکور ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

اهانت به حضرت موسی علیه السلام

الف: سیلی زدن حضرت موسی علیه السلام به عزرائیل

در کتاب‌های متعددی ابن تیمیه به استناد صحیح مسلم که از ابوهریره روایت نموده، نقل می‌کند: ملک الموت برای قبض جان موسی علیه السلام آمد و به او گفت: اجب ربک؛ موسی آن چنان سیلی به او زد که چشم ملک الموت از کاسه بیرون افتاد. ملک الموت به سوی خداوند برگشت و عرضه داشت تو مرا به سوی بنده‌ای فرستاده‌ای که میل مردن ندارد و چشم مرا چنین کرده است. خداوند چشم او را برگردانید و گفت: برو و به بنده من بگو،

۱. نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، ص ۲۸۵-۲۸۴؛ ضیائی، رحمت‌الله، کالبد شکافی عقاید و هابیت، ص ۷۹.

۲. سوره نمل، آیه ۱۵.

اگر دوست داری در دنیا بمانی دستت را بر پشت گاو نر بگذار، به تعداد هر مویی که در زیر دست پنهان شده، یک سال عمر خواهی کرد.^۱

نقد حدیث

حدیث اشکالاتی از حیث دلالت دارد که عبارت‌اند از:

۱. کسی که خداوند به‌عنوان پیامبر اولوالعزم انتخاب کرده و امین و وحی خویش قرار داده و به مقام هم‌کلامی با خدا رسیده باشد، چگونه ممکن است مثل انسان‌های متکبر و ظالم برخورد کند و بدون دلیل معقول و مشروع کسی را مورد ضرب قرار دهد؛ در حالی که ملک‌الموت مامور الهی است و وظیفه‌ای جز ابلاغ دستور پروردگار ندارد؛ چنین عملی قبیح است و از معصوم صادر نمی‌شود.

۲. اینکه پیامبر الهی از رسیدن به لقاء الهی که نهایت آرزوی انسان مقرب است خودداری کرده و به ملک‌الموت توهین کرده باشد و مثل فراعنه برخورد کند، منافات با جایگاه او دارد.

۳. چنین برخوردی با مبانی توحیدی و آموزه‌های نبوت و با روح تسلیم در برابر قضای الهی سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت.^۲

۴. کسی که قرآن او را بنده برگزیده،^۳ پیامبر، مفتخر به ندای الهی، دارای مقام و وجهه خاص در پیشگاه خداوند «كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً»،^۴ معرفی می‌کند، شایسته نیست که از مرگ فرار کرده و با سیلی زدن به فرشته مرگ، از تقرب و رسیدن به اعلی‌علین باز ماند.

۵. اهانت انبیا و پیامبران اولوالعزم به ملائکه در مقام تبلیغ اوامر پروردگار با حدیث "ما از کفار و مشرکین و افراد متکبر و ستم‌گر مانند فرعون، نمرود و ابوجهل چون در برابر اوامر خداوند و پیامبران او به عناد و لجاحت برخاستند و دست رد به سینه انبیا زدند و

۱. نیشابوری، محمد بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۴۲؛ ابن تیمیه، احمد، الرد علی الکبری، ج ۲، ص ۷۲۱؛ زرعی، فخرالدین، اجتماع الجيوش الإسلامية، ج ۱، ص ۵۸؛ ابن تیمیه، احمد، الفتاوی الکبری، ج ۲۷، ص ۲۷۱.

۲. سوره نوح، آیه ۴.

۳. سوره مریم، آیه ۵۱.

۴. سوره احزاب، آیه ۶۹.



آنان را مورد اهانت و بی احترامی قرار دادند، تبری می جوییم،" منافات دارد. اگر این حدیث صحیح باشد، همان کاری که فرعون در برابر فرستاده خدا (موسی علیه السلام) انجام داده بود، حضرت موسی علیه السلام در برابر جبرئیل انجام داده و دست رد بر فرستاده خدا (جبرئیل) زده است.

۶. جبرئیل موجود جسمانی نیست که چشمش مانند چشم انسان باشد و با سیلی زدن نابینا گردد.

نتیجه

حدیث مورد استناد ابن تیمیه با توجه به اشکالات مذکور و جایگاه والای حضرت موسی علیه السلام ضعیف بوده و قابل استناد نیست.

ب: عریان بودن در برابر مردم

بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده اند: بنی اسرائیل عریان غسل کرده و به عورت هم نگاه می کردند؛ اما حضرت موسی علیه السلام به تنهایی غسل می کرد. بنی اسرائیل علت این کار را مرض فتق حضرت اعلام کردند. یک بار که حضرت موسی علیه السلام برای غسل کردن رفته بود، لباس های خود را بر روی سنگی نهاد. سنگ لباس های ایشان را برداشت و فرار کرد و حضرت با سرعت به دنبال سنگ می دوید و فریاد می زد: ای سنگ لباسم را بده؛ در همین حال بنی اسرائیل به عورت حضرت نگاه کرده و گفتند: به خدا سوگند که در ایشان عیبی وجود ندارد؛ در این لحظه سنگ ایستاد و موسی علیه السلام لباس هایش را گرفت و شروع کرد به ضرب و شتم کردن سنگ، که به خدا سوگند اثر شش یا هفت ضربه موسی علیه السلام به روی سنگ باقی ماند.^۱

نقد حدیث

حدیث مورد استناد اشکالاتی دارد که به آنها اشاره می کنیم.

۱. عریان بودن «کلیم الله» در میان مردم و قرار دادن تمام اعضای او در منظر مردم، موقعیت او را متزلزل و شخصیت او را موهون می سازد.
۲. برخلاف شأن نبوت است که به دنبال سنگی دویده و فریاد بزند ای سنگ لباسم،

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۳۳۹.

لباسم، و او را مورد ضرب و شتم قرار دهد.

۳. اگر فرار سنگ را خارق عادتى بدانیم که درصدد رفع شبهه از بنی اسرائیل بوده باشد، این امر در مقام تحدی و تثبیت نبوت حضرت موسی علیه السلام خواهد بود؛ در حالی - که در این روایت موضوع تحدی به طور کامل منتفی است.

۴. داشتن بیماری فتق برای پیامبر نقص و عیبی نخواهد بود و برای هر یک از انبیای - الهی عادی و طبیعی می باشد؛ چنانچه شعیب نابینا بود،^۱ ایوب مبتلا بود و انبیا مریض می شدند.

۵. در صورت صحت موضوع، حرکت سنگ به امر خدا بوده و در این صورت غضب و عتاب و عقاب سنگ از طرف حضرت موسی علیه السلام مفهومی ندارد.

۶. این عمل مجوز صدور چنین کاری را به حضرت موسی علیه السلام نمی دهد و طبق حکم عقل و شرع، لازم بود که خود را مستور نماید!^۲

پ: آتش زدن لانه مورچه ها

بخاری و مسلم در کتاب خود از ابوهریره نقل نموده اند: مورچه ای پای یکی از پیامبران را گاز گرفت. آن پیامبر دستور داد تا لانه مورچه ها را آتش بزنند. خداوند او را مورد عتاب قرار داد و فرمود: ای پیامبر من، آیا به خاطر یک مورچه امتی را که تسبیح خدا می گویند آتش می زنی؟^۳

طبق مضمون حدیث دیگری که در صحیح ترمذی آمده است و قسطلانی و ابن - حجر آن را تأیید کرده اند، این پیامبر حضرت موسی علیه السلام بوده است.^۴

نقد حدیث

۱. سند این حدیث مثل احادیث دیگر به ابوهریره می رسد که ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

۲. طبق این حدیث حضرت موسی علیه السلام به سبب جرم یک مورچه از صدها مورچه

۱. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۹۶.

۲. نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، ص ۲۹۱.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۵۹، ح ۲۲۴۱.

۴. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۶، ص ۱۱۴؛ عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۶۸.



بی‌گناه انتقام گرفت. این عمل در نظر پروردگار ممنوع و مبعوض بوده و حضرت موسی علیه السلام مورد توبیخ قرار گرفته است. چنین برخوردی شایسته انسان معمولی نیست؛ تا چه رسد به پیامبر اولوالعزمی مثل حضرت موسی علیه السلام.

نتیجه

از بررسی روایات استناد شده به دست می‌آید، چنین اعمالی از پیامبر اولوالعزمی مثل حضرت موسی علیه السلام که قرآن او را به عنوان مخلص، مقرب درگاه ربوبی، وجیه عندالله، برگزیده، کلیم الله، عبد شاکر الهی، و الگوی علمی و عملی برای مردم معرفی می‌کند، قطعاً نمی‌تواند صادر شود و این جایگاه با کارهایی که وهابیت از منابع روایی خود نقل می‌کنند منافات داشته و برخلاف شأن ایشان می‌باشد و ساحت قدسی این پیامبر و امام الهی از چنین تهمت‌هایی مبری می‌باشد.

اهاانت به حضرت ابراهیم علیه السلام

سلفی‌ها و وهابیت معتقدند که حضرت ابراهیم علیه السلام سه مرتبه دروغ گفته است. ابن- تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب معتقدند که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در طول عمر خود سه مرتبه دروغ گفته است^۱ که از بخاری و صحیح مسلم استفاده نموده است. الف: در حدیث مفصلی در کتاب بخاری و مسلم، سه مرتبه نسبت دروغ‌گویی به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شده است. ابوهریره نقل می‌کند: حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ نگفت، مگر در سه مورد که دو مورد آن درباره خداوند سبحان بود. «قوله: انی سقیم و قوله: بل فعله کبیرهم هذا»^۲.

ب: در روایت دیگری چنین نقل می‌کند: اهل محشر برای طلب شفاعت نزد پیامبران می‌روند و هر یک از پیامبران، یکی از گناهان و لغزش‌های خود را به یاد می‌آورد و از شفاعت نمودن پوزش طلبیده، مردم را به سوی پیامبر دیگری حواله می‌دهند. هنگامی که نزد حضرت ابراهیم علیه السلام می‌آیند و از وی درخواست شفاعت می‌کنند او می‌گوید: من دارای مقام شفاعت نیستم؛ چراکه در سه مورد دروغ گفته‌ام؛ تا اینکه نزد پیامبر

۱. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۲۸؛ ابن تیمیه، احمد، الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، بدایع الفوائد، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۵؛ ابن ابراهیم، جارالله، الجامع الفرید شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۳۹۲.
۲. همان.

خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده و ایشان به خواسته‌های آنها جواب مثبت می‌دهد.^۱

نقد احادیث

روایات مورد استناد ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم دارای اشکال است و برای شناخت واقعی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام باید به سراغ آیات قرآن رفته و ایشان را از منظر قرآن معرفی کنیم.

۱. بسیار راست‌گو بودن: در این کتاب، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را یاد کن، که او بسیار راست‌گو و پیامبر خدا بود.^۲ صدیق به کسی می‌گویند که میان گفتار و کردارش تناقضی نباشد و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیز چنین شخصیتی داشت.^۳

۲. مقام مشاهده ملکوت آسمان‌ها و زمین: و این چنین به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان می‌دهیم و برای اینکه از یقین‌کنندگان گردد.^۴ این آیات در حقیقت بیان عالی‌ترین و کامل‌ترین مصداق ایمان و قیام به دین فطرت و نشر عقیده توحید و پاکی از شرک و دوگانگی است. این همان هدف مقدسی است که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام برای آن قیام نمود و در روزگاری که مردم سنت توحید را که نوح عَلَيْهِ السَّلَام و انبیای بعد از او گوش‌زد کرده بودند، از یاد برده و دنیا در تیول وثنیت درآمده بود.^۵

۳. مقام خلیل بودن: و خدا ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را به دوستی خود انتخاب کرد.^۶

۴. آب الانبیاء: آیین پدرتان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است و او شما را از پیش و هم در این قرآن، مسلمان نام داد.^۷

۵. امامت: به‌خاطر آور هنگامی که خداوند، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را با وسایل گوناگونی آزمود و او به‌خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار بده! خداوند فرمود:

۱. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۹۴.

۲. سوره مریم، آیه ۴۱.

۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۹.

۴. سوره انعام، آیه ۷۵.

۵. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۸۴.

۶. سوره نساء، آیه ۱۲۵.

۷. سوره حج، آیه ۷۸.



پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام هستند.^۱

نتیجه

این روایات با نص صریح قرآن که ابراهیم علیه السلام را صدیق، خلیل الله، امام، پیامبر اوالوالعزم و دارای مقام عصمت معرفی می‌کند، منافات داشته و قابل استناد نخواهد بود.

روایات توهین آمیز به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

سلفیه معتقدند که پدر و مادر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، تا پایان عمر مشرک بوده‌اند. ابن تیمیه می‌گوید: خداوند اجازه زیارت قبر مادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به او داد، نه طلب مغفرت را؛ لذا معلوم می‌شود که زیارت قبر کفار جایز است.^۲

وی برای این ادعای خود به دو روایت استناد نموده است. انس بن مالک گوید: مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد جایگاه پدرش که قبل از اسلام از دنیا رفته بود سوال نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در آتش دوزخ است. وقتی آن مرد خواست برود به او فرمود: هم پدر من و هم پدر تو در آتش هستند؛^۳ او به روایت دیگری از صحیح مسلم استناد کرده که ابوهریره نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از خداوند اجازه خواستم تا برای مادرم استغفار کنم. خداوند اجازه نداد، ولی برای رفتن به زیارت قبرش اجازه داد.^۴

نقد این نظر

۱. سلفیه از دو روایت مذکور، بر شرک پدر و مادر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم استدلال نموده و در حالی زیارت قبر انسان مشرک (حضرت آمنه) را جایز دانسته‌اند که زیارت قبور انبیا، اولیا و صلحا را حرام می‌دانند. از عبدالله بن مسعود نقل شده که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بر سر قبر مادرش رسید، فرمود: این قبر آمنه است و جبرئیل مرا بر آن راهنمایی نمود: «ذَلَّنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ». ^۵ چگونه ممکن است که جبرئیل، پیامبر الهی را به-

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. ابن تیمیه، احمد. کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۳۷۷.

۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۳.

۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۷۱.

۵. ابن شیهه نصیری، ابوزید عمر، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۱۷.

سوی قبر شخصی مشرک هدایت نماید؟

۲. گروهی از اهل سنت، طبق دلایل نقلی معتقدند که پدر و مادر و اجداد همه انبیا موحد و خداپرست بودند که از جمله‌ی آن سیوطی است که در کتاب‌های الدرج الرفیعة فی الآباء الشریفة، المقاصد السندسیة فی النسبة المصطفویة، التعظیم والمنّة بأن أبوی رسول الله ﷺ فی الجنة، السبل الجلیة فی الآباء العلیه،^۱ به این موضوع اشاره کرده است. عجلونی^۲ می‌گوید: بسیاری از حفاظ محدّثین و غیر محدّثین مانند ابن‌شاهین، حافظ ابوبکر بغدادی، سهیلی، قرطبی و محبّ طبری نیز چنین اعتقادی دارند.^۳ آلوسی بغدادی در ذیل آیه شریفه ﴿وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾، (و گردش و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان مشاهده می‌کند)،^۴ می‌نویسد: آیه شریفه بر ایمان پدر و مادر رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند.^۵ او می‌نویسد: گروه زیادی از اهل سنت معتقدند، آزر، پدر حضرت ابراهیم ﷺ نبوده است و در بین پدران پیامبران، هیچ شخص کافری وجود نداشته است و اگر کسی همانند فخر رازی ادعا کند که این قول تنها مدعای شیعه است، ناشی از کمی تتبع و جستجوگری اوست.^۶ کتانی می‌نویسد: احادیث در این موضوع به حدّ تواتر است.^۷

۳. شیعه بر موحد بودن اجداد رسول گرامی اسلام ﷺ اتفاق نظر دارد؛ مثلاً شیخ صدوق می‌گوید: اعتقاد ما درباره پدر و اجداد پیامبر ﷺ آن است که همه آنها از حضرت آدم علیهِ السلام تا پدرش مسلمان بوده‌اند.^۸

۴. برخی از آیات قرآن بر موحد بودن اجداد پیامبر اسلام ﷺ دلالت دارد که

۱. عظیم‌آبادی، ابوعبدالرحمن، عون المعبود علی شرح سنن ابی‌داود، ص ۳۲۴؛ حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۱، ص ۴۲۳؛ پاشا بغدادی، اسماعیل، هدیه العارفین اسماء المؤلفین و اثار المصنفین، ج ۱، ص ۵۳۷.

۲. عجلونی، اسماعیل بن محمد، کشف الخفاء و مزیل الالباس، ج ۱، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۱.

۴. سوره شعراء، آیه ۲۱۹.

۵. آلوسی بغدادی، سیدمحمود، روح المعانی فی تفسیر قرآن العظیم، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

۶. همان، ج ۴، ص ۱۸۴.

۷. کتانی، محمد بن ابی‌فیض، نظم المتناثر من الحديث المتواتر، ص ۱۹۰.

۸. ابن‌بابویه قمی، ابی‌جعفر، عیون أخبار الرضا، ص ۱۱۰؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات، ص ۱۳۹؛ طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ص ۲۱۷؛ حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۶۰-۱۵۹.

اشاره می‌کنیم. قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ، وَتَقْلِبُ فِي السَّاجِدِينَ﴾؛^۱ معنای آیه آن است که خداوند متعال روح پیامبر ﷺ را از سجده کننده‌ای به ساجدی دیگر منتقل می‌کند؛ طبق این معنا، آیه دلالت دارد بر اینکه، جمیع آباء پیامبر ﷺ با ایمان و خداپرست بوده‌اند.^۲ فخر رازی می‌گوید: به عقیده مفسران، منظور از تقلب و جابه‌جا شدن در ساجدین، انتقال نطفه پیامبر از صلب فرد سجده کننده و موحد و خداشناس به صلب سجده کننده و موحد دیگر است و این آیه دلالت دارد که همه پدران پیامبر ﷺ، موحد و خداشناس و از کسانی بوده‌اند که به پیشگاه خداوند یکتا سجده و ستایش می‌کردند که خود حضرت فرمودند: من همیشه از صلب‌های پاک به ارحام پاک منتقل شده‌ام.

در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾، اگر اجداد پیامبر ﷺ مشرک بودند، پاکی آنها را تأیید نمی‌کرد.

۵. در منابع روایی اهل سنت، روایات متعددی دلالت بر موحد بودن پدر و مادر حضرت رسول اکرم ﷺ می‌کند که به‌عنوان نمونه، به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم.
۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: همانا خداوند مردم را آفرید و من را در میان بهترین آنان و بهترین فرقه‌ها و بهترین دو دسته قرار داد؛ سپس قبیله‌ها را اختیار کرد و مرا در بهترین قبیله قرار داد و نیز خانواده‌ها را اختیار نمود، آن‌گاه مرا در بهترین خانواده قرار داد؛ پس من بهترین مردم از جهت نفس و خانواده‌ام.^۳
 ۲. ابن عباس می‌گوید: پیامبر دائماً در اصلاّب انبیا بود، تا زمانی که مادرش او را به- دنیا آورد.^۴

نتیجه

از بررسی آیات قرآن و منابع روایی اهل سنت و شیعه می‌توان گفت، به‌طور یقین پدر و مادر پیامبر ﷺ موحد بودند.

۱. سوره شعراء، آیات ۲۱۹-۲۱۸.

۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات، ص ۴۵.

۳. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۸۴.

۴. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۵، ص ۹۸.

پیامبر ﷺ و شک در نبوت

ابن تیمیه معتقد است که پیامبر ﷺ در نبوت خود دچار شک و تردید بود. ابن تیمیه با استناد به روایتی که بخاری از عایشه نقل نموده می‌گوید: پیامبر ﷺ بعد از نزول وحی در غار حرا وحشت زده به خانه آمده و به همسرش گفت: «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي»؛ من درباره خودم ترس دارم. حضرت خدیجه علیها السلام بعد از دل‌داری، او را نزد «ورقه بن نوفل» برد. وی نابینا و نصرانی بود و بعد از شنیدن جریان، خطاب به پیامبر ﷺ گفت: این همان شریعت فرستاده شده خداوند به حضرت موسی علیها السلام است و پیامبر ﷺ را از رخدادهایی که بر ایشان اتفاق خواهد افتاد، خبر داد.^۱

نقد این نظر

۱. شک و ترس در پیامبران الهی از آغاز وحی وجود ندارد؛ زیرا انبیا از آغاز بعثت مورد لطف و توجه ویژه پروردگار قرار گرفته و خوف در این مقام بی‌معنا خواهد بود؛ از جمله حضرت موسی علیها السلام که به او خطاب می‌شود: «يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ»؛^۲ یا در مورد حضرت ابراهیم علیها السلام می‌فرماید: ملکوت عالم را برای او مکشوف کردیم تا از موقنین باشد؛ «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».^۳

۲. نگاه سلفیه به پیامبر اسلام ﷺ تنزل مقام ایشان است و وجود شک و تردید، خلاف حکمت خداوند است؛ زیرا اقتضای حکمت الهی این است که امر بر او کاملاً آشکار باشد؛ مرحوم طبرسی می‌گوید: به درستی که خداوند وحی نمی‌کند به رسولی مگر با دلایل روشن و نشانه‌های آشکار که خود دلالت دارد بر اینکه آن چه بر او وحی می‌شود، از جانب حق تعالی است و به چیز دیگری نیاز ندارد. هرگز ترسانده نمی‌شود و نمی‌هراسد و به خود نمی‌لرزد.^۴ علامه طباطبایی می‌نویسد: در روایت، اولاً به رسول خدا ﷺ نسبت شک در نبوت خود داده و می‌گوید: آن جناب احتمال داده آن صدا و

۱. ابن تیمیه، أحمد، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۳۷.

۲. سوره نمل، آیه ۱۰.

۳. سوره انعام، آیه ۷۵.

۴. طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۴.

آن شخصی که بین زمین و آسمان دیده و آن سوره‌ای که به او نازل شده همه از القائنات شیطانی باشد؛ ثانیاً به وی نسبت داده که اضطراب درونی ایشان زائل نشد، تا زمانی که یک مرد نصرانی (ورقه بن نوفل) که خود را به رهبانیت زده بود به نبوتش شهادت داد؛ آن وقت اضطرابش زایل شد؛ با اینکه خدای تعالی درباره آن جناب فرموده: ﴿قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي﴾^۱ و چگونه ممکن است، چنین کسی از سخنان یک نصرانی تحت تاثیر قرار گیرد و برای آرامش خاطرش محتاج به آن باشد؛ مگر در آن سخنان چه حجت روشنی بوده؟ مگر خدای تعالی درباره ایشان نفرموده: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲ آیا اعتماد کردن به قول ورقه بصیرت است و بصیرت پیروانش هم همین است که ایمان آورده‌اند به شخصی که به گفتاری بی دلیل ایمان آورده و اعتماد کرده؟ و آیا وضع سایر انبیا هم به این منوال بوده و آنجا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ﴾^۳ امت این انبیا هم اعتمادشان به نبوت پیغمبرشان برای این بوده که مثلاً پیرمردی همانند ورقه گفته است که نوح عليه السلام پیغمبر است و یا هود عليه السلام و صالح عليه السلام پیغمبرند؟ قطعاً پایه تشخیص نبوت یک پیغمبر این قدر سست نیست؛ بلکه حق این است که نبوت و رسالت ملازم با یقین و ایمان صددرصد شخص پیغمبر و رسول است. او قبل از هر کسی دیگر، به نبوت خود از جانب خدای تعالی یقین دارد و باید این چنین باشد. روایات وارده از اهل بیت عليهم السلام هم همین را می‌گوید.^۴

۳. ممکن نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از رسالت و نبوت خودش مطلع نباشد و فرق وحی الهی با الهام شیطانی را نداند؛ حضرت عیسی صلی الله علیه و آله و سلم در گهواره از نبوتش به صراحت سخن می‌گوید: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾.^۵ حضرت موسی صلی الله علیه و آله و سلم نیز وقتی به مقام نبوت برگزیده می‌شود و وحی بر او نازل می‌شود، مسئله برایش روشن و مکشوف می‌گردد و برای انجام ماموریت خود آماده شده و می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي

۱. سوره انعام، آیه ۵۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۳.

۴. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۸۵.

۵. سوره مریم، آیه ۳۰.

صَدْرِي ﴿﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿﴾ وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿﴾.^۱

۴. مفهوم این حدیث این است که حضرت جبرئیل امین در رساندن و بیان پیام الهی عاجز بوده و نتوانسته به خوبی هدف و وظیفه‌اش را ادا کند؛ لذا مجبور شده حضرت را سه مرتبه فشار دهد و موجب ناراحتی حضرت گردد و یا پیامبر ﷺ، قاصر از فهم و درک این مقام بوده است؛ در حالی که چنین چیزی در مورد هیچ پیامبری از انبیای گذشته وارد نشده است و برخلاف آیات و روایات می‌باشد.^۲

نتیجه

از آیاتی که دلالت بر مبعوث شدن انبیا با بینه دارند،^۳ چنین استفاده می‌شود که راه یافتن ترس و شک در وجود انبیا بی‌معنی و حقیقت بر آنها مکشوف بوده و با علم کامل آن را پذیرفتند. رسول خدا ﷺ به رسالت خود ایمان داشته و هیچ‌گونه شکی در او راه نیافته بود؛ زیرا قرآن بر رسالت پیامبر ﷺ تاکید نموده و فریقین بر تنزیه قرآن از لغو و بیهودگی اتفاق دارند؛ پس مفاد روایت منقول از عایشه با این دسته از آیات در تعارض است.

روایات متعارض با قرآن در کتاب‌های سلفیه که مستند به منابع روایی اهل سنت می‌باشد، بسیار زیاد است که به برخی از آنها اشاره نموده و به جهت اختصار، تحلیل آنها را به پژوهش مستقل موکول می‌کنیم؛ از جمله اهدای ثواب ختم قرآن و صلوات بر پیامبر ﷺ بدعت و حرام است.^۴ ایستاده بول کردن پیامبر ﷺ و ممانعت نکردن از برپایی مجلس لغو، پیامبر و نزول آیات شیطانی^۵ و روایات دیگری از این قبیل که با عصمت و مقام پیامبر اسلام ﷺ و آیات قرآن منافات دارد.

۱. سوره طه، آیات ۲۸-۲۵.

۲. نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، ص ۳۱۱ - ۳۱۰.

۳. (سوره انعام، آیه ۷۵)؛ (سوره نمل، آیه ۱۰)؛ (سوره مریم، آیه ۳۰)؛ (سوره طه، آیات ۲۸-۲۵)؛ (سوره مائده، آیه ۳۲)؛ (سوره اعراف، آیه ۱۰۱)؛ (سوره توبه، آیه ۷۰)؛ (سوره یونس، آیات ۱۴-۱۳)؛ «و آیاتی که دلالت بر ایمان انبیا به رسالت خود دارند»؛ (سوره انعام ۵۷)؛ (سوره اعراف، آیات ۲۰۳-۱۶۱)؛ (سوره بقره، آیه ۲۸۵).

۴.

۵. ابن تیمیه، أحمد، شرح العقيدة الأصفهانية، ج ۲ ص ۳۳۵؛ ابن تیمیه، أحمد، منهاج السنة النبوية، ج ۱، ص ۴۷۱.

نتیجه

بر خلاف نص صریح آیات قرآن که انبیا را معصوم از گناه و خطا معرفی می‌کند، سلفیان با تمسک به احادیث مجعول یا مضطرب در متن روایات، توجیه اشتباهات و فضیلت‌تراشی بر حاکمان، اکتفا نمودن به قرآن، دوری از اهل بیت علیهم‌السلام به استناد کلام خلیفه دوم که گفت: قرآن ما را کفایت می‌کند، تعصبات جاهلی به بهانه مخالفت با امامیه، عدم اعتبار عقل و مدرکات عقلیه، تفسیر به رأی آیات الهی، اجتهاد در مقابل نصوص، اعتبار دادن به راویان کذاب و وضاع و توجیه رفتارهای ظالمانه خلفا و حاکمان، موجب گردیده برای انبیای الهی تقدس قائل نشوند و آنها را مثل انسان معمولی تلقی نمایند؛ بر همین اساس، انبیا را مورد تهمت قرار داده و اوصافی که خداوند برای آنها شمرده را نفی و صفات و خصایصی را که سزاوار یک انسان عادی هم نیست به آنها نسبت دهند و گناه و معصیت و توبه را سبب رسیدن به جایگاه معنوی بالاتر بدانند. لازمه چنین تفکری انتساب صفات رذیله‌ای چون کذب، نسیان، تکبر، تبختر، انتقام‌جویی، شک در رسالت، مبادرت به افعال خلاف عرف و... به پیامبران است. این امور با آیات قرآن و مبانی اسلامی درباره پیامبران، به خصوص پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تعارض است و انبیا از هرگونه اوصافی که با مقام عصمت آنها منافات داشته باشد منزیه هستند.

معرفت و شناخت صحیح انبیا به همان صورتی که قرآن توصیف می‌کند، موجب می‌گردد که انبیا الگوی علمی و عملی برای بشریت باشند و زمینه‌های هدایت و ثبات قدم فراهم و اختلاف در مذاهب از بین رفته و تبدیل به انس و وحدت مسلمین و موحدان عالم گردد.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، قم: انتشارات مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، بی تا.
۳. ابن شبه نصیری، ابوزید عمر، تاریخ المدینه المنوره، قم: دارالفکر، ۱۳۶۸ ش.
۴. ابن بابویه قمی، أبی جعفر صدوق، عیون أخبار الرضا، تعلیق: حسین اعلمی، بیروت: مؤسسة الاعلمی، بی تا.
۵. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۶. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۳۹۳ ش.
۷. ضیائی، رحمت الله، کالبد شکافی عقاید وهابیت، قم: مشعر، ۱۳۹۰ ش.
۸. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، أوائل المقالات، قم: بی نا، ۱۴۱۳ ق.
۱۰. نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۳ ش.
۱۱. ابن تیمیه، أحمد، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ریاض: مکتبه ابن تیمیه، بی تا.
۱۲. ابن تیمیه، أحمد، شرح العقیده الأصفهانیة، ریاض: انتشارات مکتبه الرشد الریاض، بی تا.
۱۳. ابن تیمیه، أحمد، الرد علی البکری، مدینه: انتشارات مکتبه الغرباء الأثریة، ۱۴۱۷ ق.
۱۴. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویه، عربستان: مؤسسة قرطبة، ۱۴۰۶ ق.
۱۵. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، بی جا: بی نا، بی تا.
۱۶. ابن تیمیه، أحمد، الفتاوی الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.
۱۷. ابن قیم جوزیه، محمد بن أبی بکر، بدائع الفوائد، جدّه: مجمع الفقه الإسلامی، بی تا.
۱۸. ابن قیم جوزیه، محمد بن أبی بکر، شفاء العلیل فی مسائل القدر والحکمة والتعلیل، تحقیق: الحسانی حسن عبدالله، قاهره: انتشارات دارالتراث، بی تا.
۱۹. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق: احمد محمد شاکر و آخرون، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۰. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۹۲ ق.
۲۱. زرعی، أبوعبدالله، اجتماع الجیوش الإسلامیة، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. آلوسی بغدادی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر قرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا.



۲۳. پاشا بغدادی، اسماعیل، هدیہ العارفین اسماء المؤلفین و اثار المصنفین، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۲۴. حاجی خلیفہ، مصطفیٰ بن عبداللہ، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۵. حلی، حسن بن یوسف، نہج الحق و کشف الصدق، بیروت: دارالکتب اللبنانی، ۱۹۸۲م.
۲۶. عجلونی، اسماعیل بن محمد، کشف الخفاء و مزیل الالباس، بیروت: موسسہ الرسالہ، ۱۹۸۸ق.
۲۷. عظیم آبادی، أبو عبدالرحمن، عون المعبود علی شرح سنن أبی داود، تحقق: أبو عبداللہ النعمانی الاثری، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۶ھ.
۲۸. ابن ابراہیم، جاراللہ، الجامع الفرید فی شرح کتاب التوحید، بیروت: موسسہ قرطبہ، بی تا.
۲۹. عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، بیروت: دارالکتب العلمیہ، بی تا.
۳۰. کتانی، محمد بن أبی فیض، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، مصر: دارالکتب السلفیہ، بی تا.
۳۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: انتشارات دار ابن کثیر، بی تا.
۳۲. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، بی تا.